بسم الله الرحمن الرحیم

در سال دهم هجرت، پيامبر خدا تصميم گرفت حج گزارد و آن را به مردم اعلام كرد. مردم فراوانی به مدينه آمدند تا در حج به او اقتدا كنند؛ حجّی كه حجّة الوداع، حَجّة الاسلام، حَجّة البلاغ، حَجّة الكمال و حَجّة التمام خوانده می‏شود و رسول خدا (ص) پس از هجرت تا زمان وفاتش، بجز آن، حجّی نگزارد.

رسول خدا (ص) هنگام خروج از مدینه همه زنان خود را در كجاوه‏ها با خود برد. اهل بيت رسول خدا (ص) و مهاجر و انصار همراهش بودند و هر كس از قبيله‏های عرب و توده های مردم كه می‌خواستند نیز با رسول خدا (ص) همراه شدند. در آن هنگام، آبله يا حصبه‏ای آمد كه بسياری از مردم را از حج گزاردنِ همراه با او باز داشت؛ با این حال، همراه او آن قدر جمعيت بود كه شمار [دقيق‏] آن را جز خدای متعال نمی‏داند. برخی معتقدند نود هزار نفر با او حركت كردند؛ برخی، صد و چهارده هزار نفر و برخی، صد و بيست هزار؛ حتّی صد و بيست و چهار هزار و بيشتر از آن هم گفته شده و اين، تنها تعداد كسانی است كه همراه با رسول خدا (ص) از مدينه حركت كردند؛ امّا تعداد كسانی كه با او حج گزاردند، بيش از آن است، مانند كسانی كه در مكّه ساكن بودند و يا كسانی كه با حضرت علی (ع) و ابو موسی از يمن آمده بودند.

رسول خدا (ص) در روز شنبه، پنج يا شش روز مانده به آخر ذی‏قعده، غسل كرد، به خود روغن ماليد، موهايش را شانه زد و تنها با یک پيراهن و یک لُنگ یمانی، از مدينه بيرون آمد و تا روز سه شنبه از منازل ملل، شرف السیاله، روحاء، منصرف، متعشی، اثایة و عرج عبور کرد. روز سه شنبه در گردنه جحفه (به نام لَحی جمل) حجامت نمود. چهارشنبه به مسیر خود ادامه داد و از منازل سقیا، أبواء، جحفة، قدید گذر کرد و روز یکشنبه وارد عسفان و سپس غمیم گردید. در این منزل، پیادگان نزد حضرت آمدند و از سختی پياده‏روی شكايت كردند. رسول خدا (ص) فرمود: «از پويه كمك بگيريد». پویه، راه رفتن سريع، اما آرامتر از دويدن است. همين گونه راه رفتند و آسوده شدند.

رسول خدا (ص)‏ دوشنبه در مَرُّ الظَهران‏ بود و تا نزديكی شب از آن‏جا نرفت و غروب آفتاب را در سَرِف‏ بود و روز سه‏شنبه داخل شهر مكّه شد. چون مناسك حج را به پايان برد، با همان جمعيّت انبوه به سوی مدينه بازگشت و چون در روز پنج‏شنبه، هجدهم ذی حجّه، به غدير خم (برکه‌ای به نام خُم) در جُحفه، جايی كه راه‏های مدينه و مصر و عراق از هم جدا می‏شدند، رسيد، جبرئيل امين با اين آيه از سوی خدا بر او فرود آمد كه: «ای پيامبر! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، برسان ...» (مائده/ 67) و به او فرمان داد كه علی (ع) را برای مردم به عنوان رهبر معرّفی كند و آنچه را درباره ولايت او و وجوب اطاعت از او بر همه، نازل شده است، به آنان برساند.

پیشگامان حاجیان، نزديك جُحفه بودند. از اين‏رو پيامبر خدا (ص) فرمان داد كسانی كه جلو رفته‏اند، باز آيند و حاضران نيز در همان جا به انتظار آنان كه هنوز نيامده‏اند، بنشينند، اما از نشستن در سايه پنج درخت بزرگ سَمُرة یا طَلْح که نزديك به هم بودند منع كرد (تا آن مکان برای اقامه نماز خالی بماند). مردم، هرکدام در گوشه‌ای، جا گرفتند و زير آن درختان هم جارو و روفته شد. هنگام اذان ظهر رسول خدا (ص)‏ به سمت آن درختان رفت و در زير آنها با مردم نماز گزارد. روزی به شدّت گرم بود و هر كس، گوشه‏ای از ردايش را بر سر می‏كشيد و گوشه‏ای ديگر را از شدّت گرما زير پاهايش می‏نهاد.

بر روی درخت‏های سَمُرة یا طلح، سايبانی پارچه‏ای در برابر خورشيد برای پيامبر خدا آماده ساختند و چون نمازش را به پايان برد، در ميان مردم و بر روی كجاوه‏های شتران، به سخنرانی برخاست و صدايش را بلند كرد و به همه رساند و گفت: «سپاس، از آنِ خداست و از او كمك می‏گيريم و به او ايمان داريم و بر او توكّل می‏كنيم و از شرارت‏های نفْس و كارهای زشتمان، به او پناه می‏بريم؛ همو كه چون كسی را گمراه گذارد، هدايتگری نخواهد داشت و چون كسی را هدايت كند، گمراه كننده‏ای ندارد و گواهی می‏دهم به يكتايی خدا و بندگی و رسالت محمّد.

امّا بعد؛ ای مردم! من به زودی دعوت حق را اجابت می‏كنم و پیرامون رسالتم از من سوال می‌شود. از شما نیز می‌پرسند. شما چه پاسخی داريد؟

گفتند: گواهی می‏دهيم كه تو رساندی و خيرخواهی كردی و كوشش نمودی. پس خدا به تو جزای خير دهاد!

فرمود: «آيا به اين‏كه خدايی جز خداوند يكتا نيست و محمّد، بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخش حقيقت دارد و مرگ حق است، گواهی نمی‏دهيد؟ و به اين‏كه قيامت، بی‏هيچ ترديدی آمدنی است و خداوند، همه آرميدگان قبرها را برمی‏انگيزد؟»

گفتند: چرا، به اين گواهی می‏دهيم. گفت: «خدايا! تو گواه باش».

سپس فرمود: «ای مردم! آيا نمی‏شنويد؟». گفتند: چرا.

گفت: «من پيش از شما، به حوض [كوثر] وارد می‏شوم و شما، در كنار آن نزد من می‏آييد. پهنای آن حوض به اندازه فاصله ميان صنعا (در یمن) و بُصرَی (در جنوب سوریه) است و جام‏های آن پرشمار چون ستارگان، و نقره‌ای است. بنگريد كه درباره ثقلين (دو چيز گران‏سنگ)، بعد از من، چگونه رفتار می‏كنيد».

كسی ندا داد: ای پيامبر خدا! اين دو چیز گرانبها چیستند؟

گفت: «ثقل بزرگ‏تر، كتاب خداست كه يك طرفش در دست خدای عز و جل و سوی ديگرش در دستان شماست. به آن، چنگ زنيد تا گمراه نگرديد؛ و ثقل ديگر که كوچك‏تر است: خاندان من است. خدای ريزبينِ آگاه به من خبر داده كه هرگز آن دو از هم جدا نمی‏شوند تا در كنار حوض [كوثر] بر من می‏آيند، و من، اين را از پروردگارم برای آن دو خواستم. پس بر آنها پيشی مگيريد، كه هلاك می‏شويد و از آنها عقب نمانيد، كه هلاك می‏شويد».

سپس دست علی (ع) را گرفت و آن را تا آن‏جا بالا برد، كه سفيدی زير بغل هر دو پيدا شد. همه مردم، علی (ع) را شناختند.

آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: «ای مردم! چه كسی به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است؟» گفتند: خدا و پيامبرش داناترند.

فرمود: «خدا، مولای من است و من مولای مؤمنانم و به آنان از خودشان سزاوارترم. پس، هركس من مولای اويم، علی مولای اوست». سه بار اين را گفت (و در نقل احمد، پيشوای حنبليان، «چهار بار» آمده است).

آن گاه عرضه داشت: «خدايا! با هركه با او دوستی می‏ورزد، دوستی كن و با هركه با او دشمنی می‏ورزد، دشمنی كن و هر كه او را دوست می‏دارد، دوست بدار و هر كه دشمنش می‏دارد، دشمن بدار و هركه ياری‏اش می‏كند، ياری‏اش كن و هركه رهايش می‏كند، رهايش كن و حق را بر مدار او بچرخان. هان! حاضران به غايبان برسانند».

هنوز متفرّق نشده بودند كه جبرئيل، امين وحی الهی، این آيه را آورد: «امروز دينتان را برايتان به كمال رساندم و نعمتم را بر شما كامل كردم» (مائده/ 3). پيامبر خدا گفت: «اللّه اكبر بر كمال يافتن دين و كامل شدن نعمت و رضايت پروردگار به رسالتم و ولايت علی (ع) پس از من!».

سپس جمعيّت، شروع کردند به تبریک گفتن به امير مؤمنان (ع). از جمله كسانی كه پيشاپيش ديگر صحابه بر او تهنيت گفتند، ابو بكر و عمر بودند كه هر يك می‏گفتند: به به! ای پسر ابو طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ايمان شدی.

ابن عبّاس نيز گفت: به خدا سوگند، [ولايت علی (ع)‏] بر عهده مردم واجب گردید.

حَسّان گفت: ای پيامبر خدا! به من اجازه بده تا اشعاری را درباره علی (ع) بسرايم تا آنها را بشنوی. فرمود: «با بركت خدا بگو».

حسّان برخاست و گفت: ای بزرگان قريش! شعرم را در حضور پيامبر خدا (ص) پیرامون ولايتی كه واجب گردید، می‏سرايم. و شعری سرود که ابتدای آن چنین است: «در روز برکة، در برکه ی خم، پيامبرشان ندايشان می‏دهد؛ پس به ندای رسول، گوش‏فرا ده!...»

این مجملی از واقعه غدير بود. امّت بر اين واقعه، اتّفاق دارند و در جهان و بر روی زمين، واقعه اسلامی ديگری به نام «غدير» وجود ندارد و چنانچه گفته شود، «روز غدير»، جز همين واقعه منظور نیست و اگر نام مكانش برده شود، منظور، همين محلّ معروف نزديك به جحفه است و هيچ يك از كاوشگران و پژوهشگران، غیر آن را نمی‏شناسند.[[1]](#endnote-1)

با پایان یافتن خطابه غدیر مردم سوی پیامبر اکرم (ص) وعلی بن ابیطالب (ع) هجوم آوردند تا با ایشان بیعت نمایند .

با دستور پیامبر اکرم (ص) دو خیمه برپا شد. در یکی خود آن حضرت ودر دیگری علی بن ابیطالب (ع) نشسته و سه روز در آنجا اقامت نمودند که بعدها، آن سه روز، «ایّام الولایة» نام گرفت. در این سه روز، مردم دسته دسته آمدند و با پیامبر اکرم (ص) تجدید پیمان و با علی (ع) به عنوان امیرالمومنین بیعت کردند و تبریک گفتند.

زنها نیز با دست گذاشتن در ظرف آبی که حضرت علی (ع) دست مبارکش را در آن زده بود مراسم بیعت را انجام دادند.

در این مراسم پیامبر خدا (ص) عمامه خود را که «سحاب» نام داشت به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمومنین(ع) قرار دادند.

جبرئیل (ع) نازل شد وگفت : به خدا قسم روزی مانند امروز ندیدم. چقدرکار پسر عمویش را محکم نمود! برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش کسی برهم نمی‌زند وای بر کسی که پیمان او را بشکند.[[2]](#endnote-2)

در لحظات پایانی روز غدیر شخصی بنام حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر (ص) آمد وگفت: خداوندا اگر آنچه محمد (ص) می گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست؛ ناگهان سنگی از آسمان فرود آمد و بر سرش خورد واز پشتش خارج شد و آن مرد را هلاک کرد ! آیه شریفه : **سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج** (معارج/ 1-3) در این مورد نازل شده است.[[3]](#endnote-3)

اگرچه جا داشت این واقعه مهم با خطابه ارزشمند پیامبر اکرم (ص) و با داشتن بیش از یکصد و بیست هزار شنونده و راوی مستقیم، همیشه بر سر زبانها گفتگو شود وسینه به سینه رایج باشد، متاسفانه با جوّ حاکم بر اجتماع مسلمین و حوادث هولناک پس از رحلت پیامبر (ص) و اعلام ممنوعیّت نقل حدیث از طرف هیئت حاکمه، سخنان سرنوشت ساز پیامبر خدا (ص) مدتی از دسترس مردم و نسلهای بعدی تا حدودی خارج شد؛ امّا چون هیچ حدیثی به اندازه حدیث غدیر راوی نداشته، این وضعیت هم نتوانست از انتشار آن در بین آحاد مسلمین جلوگیری کند.

1. . الغدیر، 1/32-36. همراه با کمی تلخیص [↑](#endnote-ref-1)
2. . بحار الانوار، 37/ 120 و 161 [↑](#endnote-ref-2)
3. . مجمع البیان، 10/ 529. [↑](#endnote-ref-3)